

دگردیسی در «باکوس» «پروتئوس» و «شاعرالشعرا» امرسون و رابطه
آن با «ساقی‌نامه» حافظ
روشنک اکرمی^۱

چکیده

این مقاله به بررسی ایده «دگردیسی»^۲ رالف والدو امرسون و رابطه آن با اشعاری از حافظ می‌پردازد که امرسون از زبان آلمانی برگردانده است و نشان می‌دهد که مفهوم «شراب بیداری» که در شماری از اشعار امرسون دیده می‌شود و ابعاد تازه‌ای به ایده امرسون در مورد «دگردیسی» داده است، به نوعی ریشه در «ساقی‌نامه» حافظ دارد. به این منظور، مقاله حاضر با طرح نظر امرسون در مورد دگردیسی و تناسخ، که به تازگی محققانی همچون مایکل کوریگان و مایکل کووان ترسیم کرده‌اند، نشان می‌دهد که چگونه شماری از اشعار امرسون همچون «باکوس»، «پروتئوس»، و «شاعرالشعرا» که به دگردیسی می‌پردازند و بصیرت شاعر را محصول دگردیسی می‌دانند در واقع برگرفته از مفاهیمی از دیوان حافظ هستند که مورد خوانش متفاوتی قرار گرفته و در بستر جدیدی استفاده شده‌اند. به این شکل، این مقاله از سویی با مطالعات پیرامون مفهوم دگردیسی در آثار امرسون در گفتگوست و از دیگر سو، بُعد جدیدی به مطالعاتی که تاثیر شاعران ایرانی بر شعر و تفکر امرسون و نقش اشتغال او به ترجمه را بررسی می‌کنند می‌افزاید.

واژگان کلیدی: رالف والدو امرسون، حافظ، دگردیسی، ساقی‌نامه، ترجمه.

۱. مقدمه

رالف والد امرسون^۱ یکی از بزرگترین متفکران قرن نوزدهم امریکا و صاحب آثار ارزشمندی است که شالوده مکتب تعالیگرایی و رمانتیسم امریکا را تشکیل می‌دهند. اغلب آثار امرسون مزین به نام متفکران، شاعران، کتب مقدس، و عقاید اندیشمندان شرقی از جمله سعدی و حافظ هستند که نه تنها منجر به مطالعات متعددی بر تاثیر تفکر شرق، بودیسم، هندویسم، یا تصوف بر آثار و تفکر امرسون شده است، بلکه نمایانگر تفکر جهان‌وطنی امرسون و استقبال او از ادبیات جهان است. نام حافظ در این میان بیش از هر شاعر و متفکر دیگری در آثار و نوشته‌های شخصی امرسون آمده است. نکته‌ای که بر این گفته‌ی او در ارجاع به حافظ اهمیت ویژه‌ای می‌دهد: «او مردیست که میخواستم ببینم و باشم» (Journal 165).

بر اساس دست‌نوشته‌های امرسون و آنچه از آثار او در دست داریم، در سال ۱۸۴۶ امرسون نسخه‌ی آلمانی دیوان محمد شمس‌الدین حافظ شیرازی و کتاب گلچین هنرهای زیبای ایران ترجمه‌ی مترجم کم نظیر، یوزف فون هامر پرگشتال^۲ را ابتیاع و تا زمان مرگ خود در ۱۸۸۲ بیش از ۲۰۰۰ سطر از آن را ترجمه می‌کند (Akrami 192). اشتغال امرسون به خواندن و ترجمه‌ی شعر فارسی از زبان آلمانی اغلب به‌عنوان تلاش او برای الهام از اشعار حافظ تعبیر شده است. اما اشتغال او به ترجمه با بررسی دفاتر اشعار او که حاوی پیش‌نویس ترجمه‌ها در کنار اشعار اوست ابعاد جدیدی پیدا می‌کند. آنچه این بررسی آشکار می‌کند اینست که نه تنها برخی تصاویر، شیوه بیان و خصوصیات زبانی از ترجمه‌ها به اشعار امرسون راه یافته‌اند، بلکه مفاهیم جدیدی در حین ترجمه شکل گرفته‌اند که یا زاده‌ی تفسیر و خوانش متفاوت امرسون از اشعار بوده‌اند و یا حاصل تصمیمات مولفانه‌ی او.

مقاله حاضر به بررسی نقش این ترجمه‌ها در شکل‌گیری یکی از عقاید اصلی امرسون یعنی ایده‌ی او در مورد تناسخ^۳ که اخیراً توسط منتقدینی همچون مایکل کوریگان^۴ و مایکل

1. Ralph Waldo Emerson

2. Joseph: Von Hammer Purgstall's *Der Diwan Von Mohammed Schemseddin Hafis and his Geschichte der Schönen Redekunste Persiens and Geschichte der Schönen Redekünste Persiens mit Einer blüthenlese aus Zweyhundert Persischen Dichtern*

3. Metempsychosis

4. Michael Corrigan

وان^۱ پررنگ شده است می‌پردازد. در این راستا ابتدا نگاهی خواهیم داشت به یکی از اولین اشعاری که امرسون ترجمه و در اولین کتاب شعر خود چاپ کرده است، یعنی «ساقی‌نامه» یا آنچه او «از حافظ پارسی»^۲ نام نهاد و سپس رابطه آن با شعر «باکوس»^۳ امرسون را بررسی خواهیم کرد. برای انجام این مهم از تفسیر باکوس توسط کووان به‌عنوان شعری با مضمون دگر دیسی، به ساقی‌نامه باز خواهیم گشت و مروری خواهیم داشت به تاثیر این ترجمه و مفاهیمی که از آن به تعدادی از اشعار امرسون، یعنی «باکوس»، «پروتئوس»،^۴ و «شاعرالشعرا»^۵ انتقال یافته‌اند.

۲. پیشینه پژوهش

ریشه نئو افلاطونی اندیشه امرسون و اندیشه صوفیانه عارفان و شاعران ایرانی نظر بسیاری از منتقدین را جلب کرده و موضوع مطالعات تطبیقی قابل توجهی بوده است. برای مثال، مارال کرامت و جلال سخنور تشابهاتی میان مفهوم «آبر روح» امرسون و «وحده» حلاج و تلاش هر دو اندیشمند در تصویر چگونگی دستیابی به ذات مطلق و آگاهی را مورد مطالعه قرار داده‌اند (۲۳۳). رابطه امرسون و شعر فارسی نیز موضوع مطالعات متعددی بوده است. در اواخر قرن نوزدهم اولین منتقدین امرسون، برای مثال جول بنتون در کتاب *امرسون به‌عنوان شاعر* (۱۸۸۳)،^۶ از رنگ و بوی پارسی اشعار امرسون یاد کرده‌اند. پس از آنها منتقدین برجسته‌ای همچون اف. آی. کارپنتر در کتاب *امرسون و آسیا* (۱۹۳۰)^۷ و آرتور کریستی در کتاب *شرق در مکتب تعالی‌گرایی امریکا* (۱۹۳۲)،^۸ بر پیشرفت چشمگیر اشعار امرسون پس از آشنایی او با شعر فارسی تاکید کرده‌اند. در اواسط قرن بیستم جان دی یوهنان^۹ در مقالاتی اشعاری که امرسون از

1. Michael Cowan

2. "From the Persian of Hafiz"

3. "Bacchus"

4. "Proteus"

5. "Poet of Poets"

6. Joel Benton: *Emerson as a Poet*. New York: M.F. Mansfield, 1883.

7. Frederic I. Carpenter: *Emerson and Asia*. Cambridge: Harvard UP, 1930.

8. Arthur Christy: *The Orient in American Transcendentalism*. New York: Columbia UP, 1932.

9. John D. Yohannan: "Emerson's Translations of Persian Poetry from German Sources." *American Literature: A Journal of Literary History, Criticism, and Bibliography* 14.4 (1943): 407-420. And "The Influence of Persian Poetry upon Em-

فارسی ترجمه کرده است را دسته‌بندی کرده و تاثیر اشعار فارسی را بر تعدادی از اشعار امرسون از جمله شعر معروف امرسون «باکوس»، که موضوع این مطالعه است، نشان می‌دهد. مقالات یوهنان و دسته‌بندی ترجمه‌های حافظ او اساس مقالات متعدد دیگر محققین ایرانی همچون فرهنگ جهانپور و امرسون شناسان شده است. در میان پژوهش‌های چند دهه اخیر که بر نقش محوری اشعار فارسی بر تفکر امرسون و اشتغال او به ترجمه به مثابه مهم‌ترین وجه تفکر جهان‌وطنی او اشاره کرده‌اند می‌توان از کتاب *امرسون* (۲۰۰۳) اثر نظریه پرداز برجسته لارنس بوئل،^۱ و مقاله «امرسون و حافظ: تصویر شاعر مذهبی» (۲۰۰۹)^۲ اثر پال کین یاد کرد.^۳

موضوع این مقاله یعنی رابطه بین تعریف امرسون از دگرپرسی و ترجمه اشعار فارسی او را محقق دیگری بررسی نکرده است.

۳. بحث و بررسی

۱.۳. دگرپرسی در «باکوس» و «ساقی‌نامه»

شاید شناخته شده ترین نمونه شعر امرسون که متأثر از اشتغال او به ترجمه اشعار فارسی باشد شعر «باکوس» است. چنان که آمد، رابطه بین «باکوس» و ترجمه «ساقی‌نامه» را یوهنان و تعدادی از محققان مطرح کرده‌اند و هشدار امرسون در نامه‌ای به دوستی^۴ به این مضمون که شعر «باکوس» ترجمه‌ای از حافظ نیست (Emerson Letters ۳:۴۴۱)، اغلب نشانه‌ای از میزان تاثیر حافظ بر امرسون و شباهت «باکوس» به «ساقی‌نامه» در نظر گرفته شده است. همان‌طور که این محققین

erson's Work." *American Literature: A Journal of Literary History, Criticism, and Bibliography*. 15.1 (1943): 25-41.

1. Lawrence Buell: *Emerson*. Cambridge: Belknap, 2003.

2. Kane, Paul. "Emerson and Hafiz: the Figure of the Religious Poet." *Religion & Literature*. 41.1 (2009): 111-139.

۳. در این زمینه، پایان نامه دکتری نگارنده با عنوان «حس شعری نیمه ترجمه شده از حافظ»: ترجمه‌های امرسون از شعر فارسی» (۲۰۱۵) ابعاد جدیدی از میزان اشتغال امرسون به ترجمه را آشکار کرده است. این پایان نامه، با بررسی نظریه ترجمه امرسون نشان می‌دهد که رابطه امرسون و اشعار فارسی رابطه‌ای دو طرفه و متقابل است. به این معنی که نه تنها اشعار شعرای ایرانی همچون حافظ و سعدی اشعار و تفکر امرسون را تحت تاثیر قرار داده‌اند بلکه این اشعار خود در فرایند ترجمه و خوانش متفاوت امرسون دارای ابعاد جدیدی شده و معانی تازه‌ای یافته‌اند.

4. Elizabeth Hoar

نشان داده‌اند، «باکوس» تقلیدی از «ساقی‌نامه» است. در واقع می‌توان آنرا نمونه‌ای از اشعاری دانست که در آن امرسون در مقام شاعر-مترجم سبک حافظ را در شعر خود بازآفرینی می‌کند.

ساختار ساقی‌نامه دارای خصوصیتی است که در شعر امرسون نیز به چشم می‌خورد. در این قالب شاعر به‌طور متناوب ساقی را مورد خطاب قرار داده و شراب می‌طلبد؛ شراب هر بار به شکلی توصیف می‌شود. در عین حال شاعر با ارجاع به شخصیت‌های تاریخی یا اسطوره‌های از ناپایداری جهان مادی می‌گوید و از زمان، سرنوشت، و حالت «خود» شکوه می‌کند. در نهایت شعر با مدیحه و دعایی به پایان می‌رسد (جوکار ۱۱۰). حافظ در ساقینامه خود، با هر بار طلب جام و می، نکته‌ای مطرح می‌کند که حاصل آن شکل‌گیری بحثی چند بُعدی بر کهن بودن جهان، چرخه بر مدار تکرار زندگی، بی‌اهمیت و گذرا بودن آن است. او طلب جام (می عشق، بیخودی) می‌کند تا بتواند روی از جهان برگیرد و جایگاه والای «خود» را ببیند؛ جامی که به او قدرت دهد با تقدیر روبرو شود و جامی که قدرت دیدن ورای جهان را به او بدهد:

در اینجا چرا تخته بند تنم
خرابم کن و گنج حکمت ببین
ببینم در آن آینه هر چه هست
دم خسروی در گدایی زنم

چو شد باغ روحانیان مسکنم
شرابم ده و روی دولت ببین
من آنم که چون جام گیرم بدست
به مستی دم پادشاهی زنم

در «باکوس» امرسون به شکلی کاملاً منطبق با «ساقی‌نامه» می‌طلب می‌کند. عناصر متعددی، همچون شخصیت‌هایی که شاعر نام می‌برد (شاه، ساقی)، زبان امری شعر، و لغات انتخاب شده در هر دو شعر تطابق دارند. همچنین، رهایی، شعف و بصیرتی که می‌به امرسون می‌دهد با قدرتی که شراب به حافظ داده تا بتواند «قدم بر سر هر دو عالم» زند، پهلو می‌زند. همچنین ساختار جمله آلمانی/فارسی که در «باکوس» دیده می‌شود نکته دیگریست که از ترجمه به شعر امرسون راه یافته و از چشم محققان بدور مانده است:

Bacchus

Give me of the true

Saghinameh

Bring the wine of the glass of Jem-

شعر امرسون،^۱ تفسیری از «باکوس» ارائه می‌کند که می‌تواند راه تازه‌ای برای بررسی این شعر و برخی از دیگر ترجمه‌ها و اشعار امرسون باز کند. در حقیقت به این شیوه می‌توان از طریق خوانش «باکوس» به «ساقی‌نامه» بازگشت و آنرا طوری خواند که شاید امرسون خوانده است. مقاله کووان و چند مطالعه اخیر دیگر که علاقه امرسون به مفهوم «دگر‌دیی» و «تناسخ» و شیوه‌های چند بُعدی‌ای که در آن امرسون این مفاهیم را بررسی کرده است و به‌کار می‌برد، می‌پردازند هم داستان‌اند. آنچه این مطالعات به‌طور مشترک به آن می‌رسند، این است که امرسون از مفهوم هندی و یونانی «دگر‌دیی» به معنای مهاجرت روح فراتر رفته و مفاهیم ضمنی «دگر‌دیی» را گسترش داده است. برای مثال، دنیل بی. شئا در مقاله‌ای با عنوان «دگر‌دیی امریکایی»^۲ بر این اعتقاد است که امرسون دگر‌دیی را به معناهای گوناگونی استفاده می‌کند: «بیداری روح؛ معجزه دائمی طبیعت، جهش واقعیت طبیعی به واقعیت معنوی به منزله نماد یا تشبیه؛ فرایندی ساده، فرایند سیورورت و بهتر شدن؛ پویایی طبیعت که بوسیله آن قوانین معنوی به‌طور مشهود تجسم خارجی می‌یابد؛ و در امر اجتماعی، زوال سازمان‌ها و جایگزینی آنان با نهادهای انسانی و بنابراین الهی‌تر» (۳۸). به این شکل، بخش وسیعی از تفکر امرسون از جریان طبیعت تا تطابق بین جهان‌های مادی و جهان‌های معنوی و حتی خوش بینی او در برابر مسائل اجتماعی را می‌توان از طریق ایده دگر‌دیی دید و بازخوانی کرد.

ایده امرسون در مورد دگر‌دیی غالباً از دو مقاله «شاعر»^۳ و «تاریخ»^۴ او استخراج می‌شود. در «شاعر» امرسون از میل نهادینه‌ای در هر پدیده برای تعالی سخن می‌گوید. تعالی‌ای که برای دستیابی به آن نوعی انفعال و تسلیم به تغییر لازم است. در اینجا «خرد» نیز نیازمند آن است که «با مشارکت در مسیر یا مدار امور، از طریق اشکال چیزی و جایی باشد که می‌بیند، و آنها را برای دیگران شفاف کند» (Emerson Essays ۴۵۹). از نظر امرسون شاعر بیش از هر کس، راه را بر جریان تغییر می‌گشاید. این نکته او را به یک محرم اسرار و «بینا» تبدیل می‌کند.

بدلیل رابطه‌ای که به این شکل امرسون بین دگر‌دیی و شعر برقرار می‌کند، برخی

1. "The Loving Proteus: Metamorphosis in Emerson's Poetry"

2. Daniel B. Shea: "The American Metamorphosis"

3. "Poet"

4. "History"

محققان بر این باورند که از نظر امرسون دگرپرسی استعاره‌ای برای «نوشتن» است، چه نثر چه نظم. به گفته کووان، «امکان فرم» بجای «فرم» که امرسون در مقاله «شاعر» از آن سخن می‌گوید و لذت جهش از فرمی که فرد در لحظه در آن محصور است باید در شعر تکرار شده و بازآفرینی شود. به دنبال این تفسیر، کووان معتقد است که در «باکوس» دو فرایند دگرگون‌کننده در حال وقوع است: یکی تبدیل شراب به انواعی از فرم‌ها، از پدیده‌های مادی به معنوی و دیگری شباهت تخمیر شراب به خلق شعر و کار شاعر. به این شکل «شاعر از شراب معنوی تنها مست نشده و الهام نمی‌گیرد؛ بلکه شراب را در خدمت تخیل خود آورده آنرا از عامل مستی به عاملی برای شفاف‌سازی تبدیل می‌کند» (Cowan ۱۶). هوشیاری ناشی از شراب شاعر را «بینا» کرده و به او اجازه تجربه می‌دهد. در «باکوس» در خطوطی که بسیار به «ساقی‌نامه» حافظ شبیه‌اند، امرسون می‌گوید: «که چون این بنوشم / بگوش آیدم صحبت درهم دور دست / شوند همقدم با من آن پادشاهان نازاده کس»

(Emerson Collected Poems 96).

اگر «باکوس» را از این دیدگاه در نظر بگیریم، و اگر آنرا تقلیدی از «ساقی‌نامه» بدانیم، می‌توان گفت که امرسون در مفهوم عشق و شراب حافظ، به‌ویژه در «ساقی‌نامه» نوعی کیفیت دگرپرسی می‌بیند. تعریف امرسون از دگرپرسی بوضوح در «ساقی‌نامه» قابل ردیابی است. قدرت شراب که به‌طور متداوم حافظ را تغییر داده و او را به ابتدا و انتهای زمان و فضاها نادیده می‌برد، ندای او برای شکستن قفس و گشودن بال‌ها، شوق او برای سر برآوردن از «این مغاک»، همه گواه بر این هستند که او نمی‌خواهد در شکل خاکی‌ای که به او داده‌اند بماند و دیگران را نیز به فراتر رفتن از آن سوق می‌دهد. به این شکل شراب تبدیل به ابزار دگرپرسی می‌شود و امکان تغییر را فراهم می‌کند. به این معنی که در «ساقی‌نامه» شراب سبب مستی نمی‌شود بلکه بصیرت داده و بیدار می‌کند. تنها با گشودن راه برای تغییر، با انکار خود، و با نوشیدن شراب بیداری می‌توان دید. پس سرباز زدن از دگرپرسی حاصل نوعی حماقت است.

دلیل وجود این مفاهیم در «ساقی‌نامه»، امرسون «ساقی‌نامه» را روایتی دگرپرسانه می‌خواند. امرسون در دفتر شرق‌شناس خود می‌نویسد: «حافظ شراب را در معنای عرفانی به‌کار نمی‌برد، بلکه فراتر از آن شراب را به‌عنوان نماد آزادی خرد به‌کار می‌برد» (Topical 208). نتیجه این خوانش معرفتی مفهوم شراب بیداری به ایده دگرپرسی

امرسون است. از این جهت می‌توان گفت دو فرایند دگر دیسانه‌ای که به نقل از کووان در «باکوس» رخ می‌دهند از ساقی‌نامه گرفته شده‌اند. این ایده را می‌توان با توجه به مفهوم «تناسخ» که محققینی همچون مایکل کوریگان در مقاله «تاریخ» امرسون ردیابی کرده‌اند فراتر بُرد. امرسون در مقاله «تاریخ» از «یادآوری» و «بازآفرینی» تاریخ سخن می‌گوید. او انسان را «دائرالمعارف حقایق» و ذهن او را موزهٔ جامع تاریخ می‌داند که می‌باید بیاد آورده و دوباره زندگی شود. همان‌طور که کوریگان می‌گوید، این وجه از تناسخ دربارهٔ «ظرفیت درک توالی‌ای است که تاریخ گزارش آن است» تا تناسخ روح. کوریگان نتیجه می‌گیرد که به این شکل «پرورش آگاهی فرد» به «سفر دگر دیسانه روح» تبدیل می‌شود (۴۴۲). «باکوس» را می‌توان بهترین نمونه برای تعریف امرسون از دگر دیسی به مثابه پرورش آگاهی فرد دانست. در «باکوس» شراب سبب می‌شود شاعر چیزی بیاد بیاورد، بشنود، یا ببیند: «بریز باکوس! شراب یادآوری/ بازگردان من و از من رفته را». در حقیقت، امرسون از طریق این شراب نه تنها «با فراغت در تمام هستی شناور می‌شود» بلکه بیاد می‌آورد: «خاطره‌ای خیره‌کننده زنده می‌شود» (Emerson Collected Poems 96). همهٔ این خصوصیات در ساقی‌نامه نیز وجود دارند. حافظ قلب خفته را با می‌بیدار می‌کند، از کاوس، خسرو، و جم می‌گوید، با رستم می‌تازد، و تاریخ پادشاهان رفته را بازگو کرده و زندگی می‌کند. در تفسیر معمول از اشعار حافظ، عشق است که تغییر ایجاد کرده، فرد را از شکل خاکی فراتر برده و زنده می‌کند، تا فرد بتواند به معشوق بپیوندد: «همچو عیسی است جام می‌که مدام مرده را زنده می‌کند به خواص»^۱. درحالی‌که دگرگونی‌ای که حافظ از آن سخن می‌گوید عموماً به تغییر از شکل مادی به معنوی تعبیر شده است، امرسون آن را «دگر دیسانه» تعبیر می‌کند و از همین تعبیر جدید برای شکل دادن به اشعار دیگر نیز استفاده می‌کند. به این شکل شاید خوانش امرسون از حافظ بتواند تفسیر جدیدی از حافظ را سبب شود.

۳.۲. دگر دیسی در «پروتئوس» و «شاعرالشعرا»

جستجوی بیشتر در ترجمه‌های امرسون و اشعار شخصی او منجر به یافتن نمونه‌هایی غیر از «باکوس» یا «ساقی‌نامه» می‌شود که در آنها نیز می‌سبب بینایی شده و همین مفهوم دگر دیسانه را دارد. برای مثال می‌توان به مثابه چیزی که «حجاب» از رخ نا شناخته‌ها

1. "Wine resembles the Lord Jesus / it wakes the dead to life" (Emerson's Translation)

برمیدارد و بصیرت می‌دهد، همچون این بیت حافظ: «ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند / کسی که خدمت جام جهان نما بکند»،^۱ به اشعار امرسون انتقال یافته است. در شعر «بر هسته انگور» امرسون می‌گوید:

می است مرکز عرفان

می ترجمه دانایی

می پرده در

از راز نهان.

می است حرکت روان. (Emerson Poetry Notebooks(x154))

در اینجا، نه تنها تصویر از بیت ترجمه شده بالا به شعر امرسون انتقال یافته است، بلکه به می‌خصوصیت «حرکت» داده شده است که می‌تواند به خصوصیت دگردیسانه آن اشاره کند. در خط دوم نیز مفهوم حرکت، عقاید انتقال یافته، در لغت "ترجمه" نهفته است. مهم‌تر از همه مفهوم «می مرکز عرفان» مستقیماً به مفهوم ضمنی عرفانی می و عشق، که امرسون در ابیات حافظ دیده است اشاره دارد.

خوانش امرسون از مفهوم عارفانه می و عشق دگردیسانه را در دو شعر دیگر او نیز که در آنها رد ترجمه‌های او از حافظ دیده می‌شود، می‌توان دید: «پروتئوس» و «شاعر الشعرا». «پروتئوس» در واقع یکی دیگر از اشعار امرسون است که در آن او مفهومی برگرفته از ترجمه‌هایش را به شعر خود پیوند زده است. این شعر که امرسون بخشی از آن را به‌عنوان دیباچه‌ای برای مقاله «توهمات»^۲ خود استفاده می‌کند به مفهوم تغییر، ناپایداری و در جریان بودن هویت می‌پردازد.^۳ این مفهوم در حقیقت با تعریف دگردیسی آن‌طور که امرسون در مقاله «شاعر» به‌عنوان «مشارکت در مسیر یا مدار چیزها از طریق اشکال» ارائه می‌کند؛ تطابق دارد (۴۵۹). در مقاله «تاریخ» نیز امرسون به پروتئوس و لزوم تشخیص هویت متغییر اشاره می‌کند: «درک فلسفی هویت از طریق

۱. در یکی از دفاتر خود امرسون این بیت را به این شکل ترجمه کرده است:

"Who dedicates himself to the glass / . . . / lifts securely the veil / Which separates the worlds" (EF 82).

2. "Illusions"

۲. واژه پروتئوس به معنای ناپایدار، متحرک، و تغییر شکل دهنده است. در اساطیر یونانی پروتئوس پیر پیشگوی دریا و رودخانه است که همه چیز را در مورد گذشته، حال، آینده می‌داند اما تمایلی به افشای آن ندارد. از آنجا که پروتئوس قادر به تغییر شکل است وجود او بصورت نمادین دلالت بر تغییر مدام دارد.

تغییر بی‌پایان شکل، او را وادار به شناختن پروتئوس می‌کند. چپستم که دیروز گریستم یا خندیدم، که دیشب همچون جسدی خوابیدم، و امروز ایستادم و دویدم؟ و چه می‌بینم من در هر سمت جز حلول پروتئوس». (Emerson Essays 251)

اما امرسون آخرین بند شعر را از ترجمه‌های خود گرفته است. این بند یازده خطی مفهومی صوفیانه در مورد عشق که به کرات در شعر حافظ آمده است (خطوط ۱-۶) را با بند ترجمه شده دیگری (خطوط ۷-۱۱) پیوند می‌دهد:

تو را رنج بسیار باید

درماندگی و استهزا

از دست دادن ایمان برای بدست آوردن آن

آه بدتر! باید بگویم؟

ایمانت را از دست بدهی، روح را

تا فنا ناپذیری را بدست آوری.

معیار در این جهان

برای بزرگی و رفعت

برعکس جهان دیگر است

تاج قدرت برآمده

از خاک خواربست.

در اینجا در شش خط اول امرسون از دشواری‌های دستیابی به «فنا ناپذیر» می‌گوید که در این بستر می‌تواند به وضعیت «پایداری» اشاره کند. در پنج خط دوم، امرسون می‌گوید که چطور آن دشواری و فقدان که فرد برای دستیابی به «پایداری» متحمل می‌شود به نوعی جبران می‌شود. مفهومی که او در شش خط اول معرفی می‌کند و لغات کلیدی‌ای که استفاده می‌کند مستقیماً از مفهوم صوفیانه عشق و عواقب آن گرفته شده است که در بستر دیگری و در معنای جدیدی به‌کار گرفته شده‌اند. رنج عواقب قدم‌گذاری در راه عشق مفهومی مکرر در غزل‌های حافظ است. انحراف صوفی از سنت‌های دیکته شده توسط فقه، که در دیوان با روی گرداندن از مسجد و محراب به میخانه و می‌آورده شده است، در حقیقت نوعی از دست دادن ایمان و بدست آوردن آن به شکل دیگری است. این به هر حال تحولی است که صوفی را بدنام می‌کند: «پیش بیاور / که نام پاک خود را / آزادانه با می‌مبادله می‌کنم». (Essays 1155) همان‌طور که عطار در

منطق الطیر می‌گوید، هر مرحله از راه عشق، سختی‌های خود را دارد، همچون از دست دادن «خود»، رضا به قضا و غیره، که همه کس را یارای تحمل آن نیست. تعدادی از اشعاری که امرسون ترجمه کرده است به این مفهوم می‌پردازد^۱ و انس امرسون با این اشعار او را با این مفاهیم آشنا ساخته است. این نکته با نمونه دیگری که در آن امرسون بریده‌ای از ترجمه‌ای را به شعری در مورد سختی‌های عشق تبدیل می‌کند مشخص می‌شود. این نمونه شاهدهی دیگر بر تسلط امرسون بر زبان حافظ و مفاهیم اصلی دیوان است: «من این راه پر خطر عشق را می‌شناسم / مسافر به جایی ره نبرد / اما شوق مرا عطر شیرین / طره‌های گره خورده تو جان می‌دهد» (Topical Notebooks 42). این بیت ترجمه مولفانه امرسون از این نسخه آلمانی و ترجمه لغت به لغت آن است:

گر چه میدانم این راه
Wiewohl ich weiß, daß diese Straße
برای مسافر غریب به جایی نمی‌رسد
Zu Nichts den fremden Wandrer führet
اما من بدنبال عطرها خواهم
So will ich doch nach Wohlgerüchen,
به آن جعد در هم تابیده شدن
Der tief verwirrten Locken gehen.^۲

که خود ترجمه‌ای وفا دارانه از این بیت حافظ است: «گر چه دانم که به جایی نبرد راه غریب / من به بوی سر آن زلف پریشان بروم». امرسون «این راه» نسخه آلمانی را به «راه پرخطر عشق» تغییر داده، «شوق من» را اضافه کرده و رفتن یا شدن را به «جان بخشیدن» تغییر می‌دهد. تغییر این راه به «راه پرخطر عشق» نشان از آگاهی او از مفاهیم دیوان دارد اما اذعان به این امر که امرسون از مفهوم صوفیانه خطرات راه عشق مطلع بوده است به معنی این نیست که او به همان شکل از این مفهوم استفاده کرده است. آنچه در خط ششم بند فوق از شعر «پروتئوس» دیده می‌شود تقلید امرسون از این مفهوم است. امرسون رنج و از دست رفتن پاکدامنی را به تغییر هویت و دگردییی که به زعم او همه ابعاد طبیعت تجربه می‌کنند و انسان نیز بایستی تجربه کند تا تصویری از کل داشته باشد، ارتباط می‌دهد. در اینجا نیز امرسون مفهوم صوفیانه عشق یا عواقب آن را دگرديسانه می‌خواند. به بیان حافظ، «فناناپذیری» که در پایان بدست می‌آید معشوق

1. "The way of love is unlimited / The soul is there sacrificed / There is no other way," and "Thousand dangers of ruin has the street of love / Believe not that death frees thee from all"

۲. من به بوی سر آن زلف پریشان بروم گر چه دانم که به جایی نبرد راه غریب

و یا یکی شدن با اوست؛ در بیان امرسون آنچه فنا ناپذیر است، «پایداری» و یا تداومی است که تنها از طریق تغییر قابل دستیابی است. امرسون در هیچ کجای دیگر در آثارش به جریان یا روند تغییر هویت، نسبت رنج نمی‌دهد. این بواقع مفهومی است که ایده دگردهی او را از طریق اشعار حافظ بدست می‌آورد. پس از آن امرسون این خطوط را به ایده دیگری که از یکی از ترجمه‌های خود گرفته است پیوند می‌دهد. اگر این خطوط را با ترجمه‌ای که او «فروتتی» نامیده است مقایسه کنیم ارتباط آنها بهتر مشخص می‌شود.

فروتتی

در آخرین روز، انسان

بر سر می‌گذارد خاک

به نشان و دیهیم

بنیاد دون خود.

مفهوم فروتتی در خوانش حافظی آن، به‌ویژه با در نظر گرفتن عنوانی که امرسون به آن داده است، به پروتئوس مربوط نیست اما امرسون از آن به‌عنوان نقطه بازگشتی به ابتدای شعر خود و تمام اشکال پستی که بلندی یافته‌اند استفاده می‌کند: «از غوکی فرشته‌ای مقرب ساخت / و از جمبندگان و خفاشان خدایانی». در عین حال، این مفهوم یادآور پاداش از دست دادن‌ها و رنج‌های یست که فرد در دگردهی متحمل می‌شود. بنابراین این مفهوم صوفیانه در بندی که امرسون پیوند داده است به‌عنوان مفهومی دگردهی‌ساز، حاصلی است که با از دست دادن (خود، ایگو، اراده، غیره) بدست می‌آید استفاده شده است. به این شکل، امرسون از تصاویر دگردهی‌ای که در ترجمه‌های خود می‌یابد بدون در نظر گرفتن بستر یا تفسیر آنها استفاده می‌کند و تصاویر و ایده‌های خود را شکل می‌دهد.

در شعر «شاعرالشعرا» (۱۸۴۹)، امرسون از شاعر به‌عنوان کسی که چیزها را دگرسان کرده و باز آفرینی می‌کند نام می‌برد. در اینجا نیز، استعاره‌ای که برای مفهوم تغییر به‌کار رفته از ترجمه‌های او گرفته شده است. نگاهی دقیق به دو بند اول شعر نشان می‌دهد که بر اساس بریده‌ای از اشعار حافظ که امرسون ترجمه کرده است شکل گرفته است. در حقیقت وقتی شعر را با ترجمه این بیت از حافظ «کیمیای غم عشق تو تن خاکی ما / زر خالص کند هر چند بود همچو رصاص» مقایسه میکنیم این تقارب خود را نشان می‌دهد.

آنچه قرون کهن

عصرهای متمادی در تاریکی جستجو می کردند

زمانه ای ناکامی

هزاره های سرخوردگی.

بند آخر خواننده را به بند اول بازگردانده و دوباره شاعر را به عنوان «زمان» مطرح می کند؛ از این روی می توان از آن به ترجمه امرسون از ساقی نامه نیز بازگشت. بنابراین در «شاعر الشعرا» نیز استعاره تغییر از ترجمه ها برگرفته شده است. امرسون مفاهیمی که از ترجمه ها آمده اند (همچون خطوط مربوط به فروتنی) را قابی تازه بخشیده، در بسترهای نو مطرح کرده و به آنها ابعاد تازه ای می دهد.

بعلاوه، چند نشانه در شعر وجود دارند که سبب می شوند بتوان آن را خطاب به حافظ دانست. اول اینکه امرسون عبارت «شاعر الشعرا» را حداقل در دو نوشتار دیگر در ارجاع به حافظ به کار برده است. در «دفتر شرق شناس» امرسون می نویسد: «حافظ شاعری برای شعر است، او با شاهپر طوطی نوشته است» (Topical Notebooks 2:158). در مقاله «شعر فارسی» نیز امرسون می نویسد: «در تمامی شعرها، قانون پیندار برپا است، با خرد سخن می گوید؛ و حافظ شاعری برای شعر است چه همچون گاهی که با شاهپر طوطی چه در اوقات دیگر که با شاهپر عقاب بنویسد» (Letters and Social 238). آنچه به امرسون این ایده را داده است بیتی از حافظ است که او ترجمه کرده بود: «در پس آینه طوطی صفتم داشته اند / آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم». انفعالی که حافظ در این بیت به خود نسبت می دهد در چند بیت دیگر دیوان نیز آمده است، اما با تصویر شاعر از نظر امرسون هم راستا است: «... دریا، رشته کوه، نیاگارا، و هر باغچه، در پیشگویی هایی که همچون بو در هوا در حرکتند، ازلی هستند و آنگاه که هر کسی با گوش بی هوش می گذرد، صدایشان را می شنود و می کوشد بدون کم رنگ یا از بین بردنشان ثبتشان کند» (Essays 459). هم برای حافظ و هم برای امرسون، شاعر شنونده ای بی هوش است برای آنچه «هست».

نشانه دیگری که این شعر را به حافظ مرتبط می کند تلمیحی است که شعر به او دارد: «اوست که باید بیاید / لسان الغیب، / کلید صندوقچه»^۱. همان طور که می دانیم «لسان الغیب» لقبی است که برای بیان آنچه پنهان و دست نیافتنی است، یعنی درک او از

1. "This is he that should come / The tongue of the secret, / The key of the casket."

ناشناخته‌ها و یا شوریدگی وصف ناپذیر سالک در راه عشق که در سنت صوفی بایستی مسکوت بماند، به حافظ نسبت داده شده است. «شاعر حقیقی هرگز به مدح شاهزادگان اهمیتی نداده است / زندگی با آنان به قیمت زمان است.» این بیت از شعر نیز به نظر می‌رسد ارجاعی به حافظ باشد چرا که در دست‌نوشته‌هایش امرسون به مدیحه‌های حافظ اشاره می‌کند و او را از چاپلوسی مبرا می‌داند. به این شکل می‌توان گفت شعر «شاعر الشعرا» اگر نه پیشکش امرسون به حافظ که تصویری از شاعر ایده‌آل امرسون است که بر اساس ویژگی‌های حافظ شکل گرفته است.

۴. نتیجه

همان‌طور که این مطالعه نشان می‌دهد، برخی مفاهیم دیوان پس از ترجمه در آثار امرسون حیات تازه‌ای پیدا کرده‌اند و معنایی جدید یافته‌اند. این موضوع به این معنا نیست که امرسون از تفسیر معمول این اشعار بی‌اطلاع بوده است، بلکه آنها را مورد خوانش جدیدی قرار داده و پتانسیل نهفته‌ای را فعال کرده است. سفرهای متعدد حافظ به اعماق تاریخ و تغییر حالات او با اکسیر عشق را امرسون دگر دیسانه خوانده به معنای رهایی خرد دانسته و در «باکوس» انعکاس داده است. در «پروتئوس» و «شاعر الشعرا» نیز امرسون از مفهوم صوفیانه عشق به دو شکل متفاوت سود می‌برد. اگرچه عشق در هر دو شعر استعاره‌ای برای دگر دیسی است، در «پروتئوس» از آن برای اضافه کردن مفهوم از دست دادن و رنج استفاده شده و در «شاعر الشعرا» از آن برای ترسیم ایده شاعر ایده‌آل (متماسایکوتیک) استفاده شده است، که در این شکل به آنچه در «باکوس» انجام یافته نزدیک است. امرسون از طریق این تفسیر امکان معنایی جدیدی را در تفکر حافظ تشخیص می‌دهد. به این معنی که او معنای بالقوه دیگری که شراب، عشق و روند شوریدگی می‌توانند بجز مفاهیم ضمنی صوفیانه داشته باشند را بالفعل می‌کند. همچنین، بر اساس نشانه‌هایی که شعر را به حافظ مربوط می‌کنند و مفاهیم دیگری که از ترجمه‌ها گرفته شده‌اند، نگارنده بر این باور است که شعر «شاعر الشعرا» امرسون پیشکشی به حافظ است که در آن امرسون شاعر ایده‌آل خود را مورد خطاب قرار می‌دهد.

Metamorphosis in Emerson's "Bacchus," "Proteus," and "Poet of Poets" and its Relationship with "Saghinameh" of Hafiz

Roshanak Akrami¹

Abstract

Ralph Waldo Emerson's idea of metamorphosis and metempsychosis, as traceable in his essays "History" and "Poet," has recently attracted the attention of Emersonians such as Michael Corrigan and Michael Cowan. According to these scholars, Emerson has expanded the Indian and Greek definition of these notions and has come to give a metamorphic quality to almost every aspect of life and his idea of the ideal poet. Cowan has also traced two metamorphic processes in Emerson's famous poem "Bacchus," which according to scholars such as John D. Yohannan is an imitation of Hafiz's "Saghinameh." This point allows this article to go back to "Saghinameh" and show that the metamorphic quality attributed to "Bacchus" is rooted in Emerson's translation of "Saghinameh." This article also argues that a few other poems of Emerson that have metamorphosis as their main theme are in one way or another related to his translations from the Divan of Hafiz. In this way, on the one hand, this paper is contributing to the discussions about metamorphosis in Emersonian thought; and on the other hand, it is contributing to the studies that address the function of Emerson's engagement with Persian poetry and its relation to his career as a thinker and a poet.

Research Background: *Emerson's respect for Persian thought and poetry is a well-known subject to most Emersonians and those interested in transnational studies. The different ways in which Persian poetry has influenced Emerson's poetry have been addressed by many esteemed scholars such as F. I. Carpenter, Arthur Christy, and John D. Yohannan. More recently scholars such as Lawrence Buell have come to give a more central place to Emerson's engagement with Persian poetry and his related translations. For scholars such as Jan Stievermann, this aspect of Emerson's career is best demonstrative of his cosmopolitanism and his openness to World Literature. Finally and more recently, the Doctoral dissertation of Roshanak Akrami: "The Sense of a Half-Translated Ode of Hafiz": Emerson's*

1. University lecturer and independent contributor.

Translations of Persian Poetry" (2015), which examines Emerson's poetry notebooks and the drafts of translations he has left, focuses on Emerson's theory of translation and the different ways in which Persian poetry affects Emerson's career and is affected by it. Nevertheless, the relationship between Emerson's idea of metamorphosis and his translations of Persian poetry has not been addressed in any other research.

Method: This article examines three original poems of Emerson and looks at his translation of Hafiz's "Saghinameh." It traces Emerson's idea of metamorphosis highlighted by Michael Cowan in Emerson's "Bacchus" back to Saghinameh and Hafiz's notion of "wine of awakening." By examining Emerson's original poems, his translations, drafts of these translations, and the German and Persian versions of these poems, this study is using a genetic reading method that allows seeing the process of production of these poems and the concepts that have emerged in this process.

Conclusion: The metamorphic quality that wine has in Emerson's "Baachus" is directly taken from Hafiz's "Saghinameh." In both poems, wine awakens and gives vision and access to the unseen and past and future. In "Proteus" and "Poet of Poets" Emerson employs the Divan's concept of love in two different ways. That is to say, while in both poems love is used as a metaphor for metamorphosis; in "Proteus" Emerson adopts the Divan's notion of suffering and loss that follows mystical love and uses it to attribute pain to his idea of metamorphosis. In "Poet of Poets," on the other hand, wine gives the power of metamorphosis to the poet and makes him a seer and an insider. In this way, it can be said the mystical power of love and wine has found a new life in Emerson's writings.

Key Words: Ralph Waldo Emerson, Hafiz, Metamorphosis, Metempsychosis, Saghinameh, Translation.

References:

- Akrami, Roshanak. "The Sense of a Half-Translated Ode of Hafiz': Emerson's Translations of Persian Poetry." Diss. University of Texas at Dallas, 2015.
- Corrigan, Michael. "Metempsychotic Mind: Emers26-

- on and Consciousness,” *Journal of the History of Ideas*. 71.3 (July 2010): 433-455. JStOR. Web. 15 Jan. 2014.
- Cowan, Michael H. “The Loving Proteus: Metamorphosis in Emerson’s Poetry,” *American Transcendentalist Quarterly*. 25 (Winter 1975): 11-22. JStOR. Web. 15 Jan. 2014.
- Emerson, Ralph Waldo. *Collected Poems & Translations*. Eds. Harold Bloom and Paul Kane. New York: Library of America, 1994.
- *Essays & Poems*. New York: Library of America, 1983.
- *Letters and Social Aims*. Boston: Houghton, 1884.
- *The Poetry Notebooks of Ralph Waldo Emerson*. Eds. Ralph H. Orth, Albert J. Von Frank, Linda Allardt, and David W. Hill. Columbia: U of Missouri P, 1986.
- Emerson, Ralph Waldo, and Gilman, William H. *The Journals and Miscellaneous Notebooks of Ralph Waldo Emerson*. Cambridge: Belknap of Harvard UP, 1960. Print.
- Emerson, Ralph Waldo, Ralph H. Orth, and Susan Sutton Smith. *The Topical Notebooks of Ralph Waldo Emerson*. 3 vols. Columbia: U of Missouri P, 1990.
- Emerson, Ralph Waldo, and Ralph Leslie Rusk. *The Letters of Ralph Waldo Emerson*. Vol. 3. New York: Columbia UP, 1939.
- Hammer Purgstall, Joseph Von, Trans. *Der Diwan von Mohammed Schemseddin Hafis*. Stuttgart: J.G. Cotta’schen Buchhandlung, 1812. 2 vols. Web.
- Jokar, Manochehr. “Barrasi Sakhtar Saghinameh,” *Faslnameh Pazoheshhay Adabi*. (Summer 2006): 99-122. Web. 11 July 2014.
- Keramat, Maral and Jalal Sokhanvar. “A Comparative Study of the concept of Intuition in Hossein Ibn Mansur Halaj and Ralph Waldo Emerson In the light of Platonic Idealism,” *Critical Language and Literary Studies*. 12.16 (Spring and Summer 1395): 213-235.
- Mahmoudi Bakhtiyari, Behrooz. “Translating Persian Poetry’s Monorhyme: A Study of a Translation of Divan of Hafiz,” *Critical Language and Literary Studies*.

6. 10 (Spring and Summer 1392): 207-243.

- Shea, Daniel B. "The American Metamorphosis," *Emerson--Prophesy, Metamorphosis, and Influence: Selected Papers from the English Institute*. New York: Columbia UP, 1975. 29-57.